

## بازاندیشی میراث دولتمردانِ روشنفکر در ایران

گذشته بودم. همیشه او را همدرد و هم‌رای خود می‌یافتم. روزی او مرا به یاری خواست. گفت روز آزمایش است و تو هم باید در این گیرودار، که برای خدمت به ایران در گرفته است، شریک باشی و کاری کنی. کار من معملی بوده است و هست. گفت کار بیشتر باید کرد. گفتم از من کار، تاجان دارم و نفس برمی‌آورم. گفت معاون من در وزارت کشور باش. پذیرفتم تا نگویند زبان‌آور است، اما مرد کار نیست. او مرا به پیشگاه شاه برد. شاه فرمود روز کار امروز است. هر که از او کاری برمی‌آید باید بیاید و بنماید. من سر خدمت خم کردم. مگر هرگز جز خدمت به ایران آرزویی داشتم؟ جای آن نبود که بگویم کار من کاری دیگر است. من پنداشتم که روز خطر است. شاه ایران دریافته است که دشمن درون، یعنی دیو فساد، در کشور تباهی می‌کند و کارش بالا گرفته است. شاه از فرزندان ایران در کشتن این دشمن کار و کوشش می‌خواهد. من هم جز این آرزویی نداشتم. اگر ایران باید آزاد بماند و آباد شود، راهی جز کوشش و کار فرزندانش ندارد. ناجوانمردی است خطر را دیدن و در پی دفع آن نکوشیدن. در کشورهایی که کارشان رویراه است، و وظیفه هر فرد، هر جوان، است که خدمت عادی خود را درست انجام بدهد، بیش از آن لازم نیست. اما برای جوان ایرانی وظیفه به اینجا پایان نمی‌پذیرد؛ باید بسیار بیشتر بکوشد؛ باید تا توان دارد کار کند؛ فداکاری باید کرد. دوسه قرن است که کاهلی کرده‌ایم. پدران ما وظیفه خود را درست انجام نداده‌اند. ما پسران چه می‌کنیم؟ تنگ و نفرت را بر پدران خویش می‌پذیریم؟ اینکه مایه سرفرازی نیست! یا می‌کوشیم که قصور ایشان را جبران کنیم؟ من هم آن کار را به این قصد پذیرفته‌ام. به قصد آنکه همه اوقات فراغتم را به خدمت ایران صرف کنم. اگر برای ایران از این فداکاری سودی باشد، برای من افتخاری بیش از این نیست، و اگر در این خدمت توفیق نیافتم، باری، کوشش خود را کرده‌ام، بازی کردم و همه وقت خود را، مانند پیش، به درس و بحث می‌گذرانم. در هر دو حال سرفراز خواهم بود که جز خدمت به ایران غرضی نداشتم و در این راه از کوشش نیا سوده‌ام.

این استاد، یعنی دکتر پرویز ناتل خانلری (۱۲۹۲-۱۳۶۹)، در این مسیر، به نمایندگی مجلس سنا (۱۳۳۶-۱۳۵۷) و وزارت فرهنگ (۱۳۴۱-۱۳۴۲) پرداخت، و در کسوت مؤسس و رئیس بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۴۴-۱۳۵۷)، ریاست فرهنگستان ادب و هنر ایران، و مدیرکل سازمان بیکار بایی سواد (۱۳۴۶-۱۳۴۹) درآمد. بهسازی دستگاه آموزش و پرورش، از جمله بی‌افکندن سپاه دانش و سه دهه انتشار مجله «سخن» (۱۳۲۲-۱۳۵۷) از کارهای اوست. خانلری، همچنین، به پاکدستی و ساده‌زیستی شناخته شده است. دوستی که خانلری از او یاد می‌کند، امیر اسداله علم (۱۲۹۸-۱۳۵۷)، وزیر توانمند کشور (۱۳۴۱-۱۳۴۴)، نخست‌وزیر (۱۳۴۱-۱۳۴۲)، و وزیر دربار (۱۳۴۵-۱۳۵۶) است. سخنان پیشین‌یاد نیز دو سال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، که به سرنگونی دولت دکتر محمد مصدق انجامید، با دانشجویان دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در میان نهاده شده است. همچنان که عباس میلانی می‌گوید، در این سخنرانی، خانلری در پی تبیین روش سیاسی خود برای شنوندگان منتقد خویش است!

سخن و رفتار خانلری بازنمای گزینش بر سر دوره‌های است که پیش روی بسیاری از روشنفکران ایرانی گشوده بوده است. آیا می‌بایست نقشی رسمی در دستگاه سیاسی و دولتی جامعه رویتوسعه‌ای مانند ایران بر دوش گرفت؟

یکی از مهمترین کاستی‌های تاریخ‌نگاری اندیشه روشنفکرانه در ایران، کوتاهی‌اش در ارزیابی بایسته میراث دولتمردان روشنفکر بوده است. چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، ساکنان کوی روشنفکر روی خوشی به «سیاست‌ورزی دولتمرد روشنفکر» نشان نداده‌اند و تنها به نگاه قهرمان‌باور از روشنفکر، به‌سان «کسی که حقیقت را به روی قدرتمندان می‌آورد»، بسنده کرده‌اند. در این نگاه، «حقیقت» تنها به معنای نقد و خرده‌گیری گرفته شده و به شکوه از بی‌عدالتی فروکاسته می‌شود. از این رو، سویی دیگر معنای حقیقت، یعنی دانایی به راو درست انجام کارها و شیوه کارشناسانه ساماندهی سیاست و اقتصاد و فرهنگ، نادیده انگاشته می‌شود. به‌راستی، روشنفکر، به‌سان «کسی که حقیقت را به روی قدرتمندان می‌آورد»، گاه به دلبری تقدیمی‌پرده از دو کانون قدرت، یعنی فرمانفرمایان و توده‌ها، نیازمند است، و گاه به دانایی برای گره‌گشایی و کاردانی برای برنامه‌ریزی. بدین‌سان، در نگاه فروگاهشی به روشنفکر، این خودابنده حقیقت است که آسیب می‌بیند و پاره درشتی از آن، یعنی دانایی به آنچه می‌توان کرد و راه و روش بازپرداخت و رسیدن به آنچه می‌باید بود (حکمت عملی)، زیر سایه پاره دیگر، یعنی فریاد نقد و خواست دگرگونی آنچه هست، گم می‌شود. اگر سقراط یا کاوه آهنگر قهرمانانی گونه دوم روشنفکرانی‌اند، دست‌خور فریخته‌ای همچون خواجه نظام‌الملک توسی گونه نخست حقیقت‌گویی به قدرت را پیش چشم می‌کشد و نماد دولتمرد روشنفکر در فرهنگ ایران می‌شود. بدین روی، نوشتار کنونی بر آن است که نگاه‌تک‌منظرانه به کار و بار روشنفکر، الف (چشم‌انداز ما از سپهر روشنفکرانی را تیره می‌کند؛ ب) در گزینش گونه دوم به‌سان تنها شیوه کار روشنفکرانه به‌خطا می‌رود؛ و پ) در حق چه بسیار روشنفکران، که آگاهانه و به هدف بهبود جامعه به دستگاه دولت پیوستند، جفا می‌کند.

• • •

به سال ۱۳۴۴، پژوهشگری نام‌آشنا، شاعری چهل‌ویک ساله و استاد ادب پارسی، با دانشجو جوان خویش چنین می‌گفت: «تهنیتی که به من می‌گویند، تهنیتی بر من است، تهمت آن که این شغل را از معلمی برتر شمرده و آن را برای خود شأن و مقامی دانسته‌ام. هر که مرا می‌شناسد می‌داند که چنین نیست. من بیش از بیست سال معلمی کرده‌ام. درجات این خدمت‌راه، از آموزگاری تا استادی، یک به یک پیموده‌ام. بهترین روزگار جوانی‌ام در سر این کار رفته است. چندی پیش بود که از مدرسه بیرون می‌رفتم. به یکی از رفیقان شما، که پارسال دانشکده را به پایان رسانیده و آماده خدمت به کشور شده بود، برخوردیم. از کارش پرسیدیم. معلوم شد که بیکار است، زیرا برای آنکه او را به خدمت، خدمتی که پانزده سال کوشیده و آماده آن شده بود، بگمارند، از او پول خواسته‌اند و نداشته یا نداده است. دل‌آزرده از او جدا شدم. اما این آزرده‌گی مرا نومید نکرد، کینه‌ور کرد. نومیدی مرگ است و کین نشان زندگی است. من در کار سیاست هیچ دستی نداشتم، اما دوستی داشتم که پاکدلی و پاکدامنی و کاردانی او را می‌ستودم. بله‌ها را از دلی رنجیده را با او در میان

نویسنده:

مهرداد ابرو و جردی



آیا، به راستی، جدا از اینکه روزگار سیاسی و شرایط زندگی مردمان کشور به کدام سو می‌رود، درگیری هر روزه در کار گل، یعنی کاروبار دولتی، به خودی خود فرود مرتب روشنفکری و فروگذار اخلاقی روشنفکرانه نیست؟ آیا دلیل اخلاقی ای می‌توان یافت که همکاری با دولتی غیردموکراتیک را روا بداند؟ پافشاری خانلری بر اینکه او را نه فریب مقام بلکه سودای خدمت به کار دیوانی فرامی‌خواند، یادآور سخنی است که افلاطون سده‌ها پیش بر قلم رانده بود: «سخت‌ترین مجازات آن کس که سر از فرمانروایی باز زند، فرمانبری از کسی است که فروتر از اوست. به گمان من، ترس از همین پیامد است که مردمان نیک را به فرمانرواشدن، آنگاه که بتوانند، فرامی‌خواند. آنان به فرمانروایی نه بهمان چیزی خوب و یا سرچشمه‌ای برای لذت، بلکه همچون کاری از سر ناچاری می‌نگرند که برای انجامش کسی بهتر از ایشان، یا دستکم به خوبی ایشان، در دسترس نیست»<sup>۲</sup>.

با این همه، چرا روشنفکری ایران مدرن به پرسش‌هایی از این دست که برشمرديم، چندان نپرداخته است؟ این قدر می‌دانیم که روشنفکران کمابیش در دو گروه جای می‌گیرند: یکی «پیش‌وران درگیر در کاروبار جامعه»<sup>۳</sup>، که گفتمان ناقدانه را برای انماهی خواست‌ها، به پرسش کشیدن و وارسی کاستی‌های اجتماعی، و نیز نمایندگی و راهبری توده‌های ناشاد به کار می‌گیرند؛ و دیگری «کارگران فنی و دیوان‌سالار»<sup>۴</sup>. از آنجا که نخبگان فرمانفرما پیوسته نیازمند کاربردایی‌ها و، از آن مهمتر، تأیید و هم‌دلی روشنفکران هستند، چه بسا که رویسوی این گروه دوم می‌آوردند تا از توان ایشان در برنامه‌ریزی برای بهبود اجتماعی و سیاسی، شکل‌دهی به افکار عمومی، و بازسازی یا گسترش

مشروعیت دولت بهره ببرند. به همین قرار، دولتیان روشنفکر توان ادلاری و عمل‌گرایی واقع‌گرایانه را به کار می‌بندند تا فرآیند دگرگون‌سازی جامعه و سیاست را گام‌به‌گام و به آرامی و سامان‌مندانه پیش برند و در این مسیر، مشروعیت را به فرمانفرمایان زیر دست خویش ارزانی کنند.

اما در سپهر روشنفکری سال‌های پیش و پس از انقلاب ۵۷، روی خوشی به این گروه دوم نشان داده نشده، چرا که نگاه قهرمان‌باور به کیستی «روشنفکران»، بهمان آنان که حقیقت را دلیرانه به روی قدرت می‌آوردند، جارا برای هر درک دیگری از کاروبار روشنفکری تگ کرده است. نیز چه بسیار روشنفکرانی که در این دوره‌ها به دولت گرویده‌اند و با نام‌های زنده‌های چون اجیر، عمله ستم، فرصت طلب، غلام حلقه به گوش استبداد، خائن، خود فروخته، مزدور، و توجیه‌گر فساد فرو کوفته شده‌اند. به راستی از چه زمان و چرا این داوری درباره دولتمردان روشنفکر چنین فراگیر شده است؟ بی‌شک تا پایان دوران قاجار خبری از چنین نگاهی نیست. به گمان من، این نگاه را نیروهای چپ در سده بیستم پدید آورده و پخش کردند؛ هم آنان که در استبدادی خواندن شاهان پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۵۷) و وابسته‌نمایانند ایشان به قدرت‌های خارجی بسی زیاده‌روی کردند از نبرد مسلحانه با دستگاه دم زدند، به کار بستن و از گانی چون شهادت طلبی روی آوردند، و به سودای دگرگونی دستگاه، بر امکان بهبود گام‌به‌گام جامعه چشم بستند. آنگاه، پس از چندی، اسلام‌گرایان خشمناک و ملی‌گرایان نیز به ایشان پیوستند. بیایم یک لحظه تصور کنیم که کودتای ۲۸ مرداد تحقق نپذیرفته بود؛ آیا حزب توده از داشتن وزیر در کابینه مصدق خوشنود نبود؟ و یا به حمایت و

در سپهر روشنفکری ایران، روشنفکرانی که به دولت گرویده‌اند، با نام‌های زنده‌های همچون اجیر، عمله ستم، فرصت طلب، غلام حلقه به گوش استبداد، خائن، خود فروخته، مزدور، و توجیه‌گر فساد سرکوب شده‌اند. به راستی از چه زمان و چرا این داوری درباره دولتمردان روشنفکر چنین فراگیر شد؟ تا پایان دوران قاجار بی‌شک چنین نگاهی وجود نداشت. این نگاه را، به گمان من، نیروهای چپ در سده بیستم پدید آورده و پخش کردند... بیایم یک لحظه تصور کنیم که کودتای ۲۸ مرداد تحقق نپذیرفته بود؛ آیا حزب توده از داشتن وزیر در کابینه مصدق خوشنود نبود؟



سه عضو توده‌ای کابینه قوام‌السلطنه در ۱۳۲۵. از راست: مرتضی یزدی (دوم)، ایرج اسکندری (نفر پنجم)، و فریدون کشاورز (نفر هفتم) به ترتیب وزرای بهداشت، بازرگانی و پیشه و هنر، و فرهنگ

قاسم غنی، سیدولی الله نصر، و عیسی صدیق پرداختند. پیرنیا، همچنین، نقش قانونی در نگارش قانون اساسی سال ۱۲۸۵ داشت، از بنیانگذاران انجمن آثار ملی ایران بود، چندین دوره تشریف وزارت و نخست‌وزیری به تن کرد، و به نگارش کتاب سه جلدی «تاریخ ایران باستان» پرداخت.

#### دولتمردان روشنفکر در دوره رضاشاه

دوران رضاشاه (۱۳۰۴-۱۳۲۰) بازنمای زمانه‌ای در تاریخ ایران مدرن است که در آن نقش کلیدی روشنفکران دولتمرد بیش از هر دوره دیگری است. پس از دوره پراشوب پسامشروطه و ویرانی‌های جنگ جهانی اول، پادشاهی به قدرت می‌رسید که هدفش رایب افکندن دستگاه نوین دولت از مسیر بازپرداخت و بزرگداشت اسطوره‌های ملی و بازسازی هویت ملی می‌دید و در راه این هدف، بر کاردانی و دانایی مردان علم و سیاست تکیه می‌کرد. رضاشاه می‌دانست که کار سترگی چون بنانه‌اندن دستگاه مدرن دادگستری بدون همکاری روشنفکران دولتمرد سامان نخواهد پذیرفت. از دیگر سو، آشوب و آشفتگی‌های پسامشروطه بسیاری از روشنفکران عرفی را به خواست امنیت در سایه یک دولت مرکزی توانمند رهنمون می‌شد. چنین بود که آنان آگاهانه گفتمان اعتراضی و خواست آزادی را فر نهادند و شیوه خدمت به چنان دولتی را برگزیدند. آنان نه به سودای سود و مقام، بلکه به «فراخوان حس مسئولیت»، و با باور به اینکه پیش‌نیاز بهروزی ایران امنیت آن است، به رضاشاه پیوستند<sup>۱۱</sup>. نیز آنان به نیکی می‌دانستند که کاستن از قدرت شگرف روحانیت در حوزه عمومی، بدون کمک دولت دست نخواهد داد. برای نمونه، به کارنامه سه روشنفکر دولتمرد این دوران، که روش دستوران فرهیخته رایب گرفتند، بنگریم.

محمدعلی ذکاءالملک فروغی (۱۲۵۴-۱۳۲۱) برترین روشنفکر دولتمرد این دوران است. او که معلم سرخانه احمد میرزا قاجار (۱۳۰۸-۱۲۷۶) بود، در تشریف نخستین و آخرین نخست‌وزیر رضاشاه و نخستین نخست‌وزیر محمدرضا شاه، به خدمت دولتی پرداخت. فروغی در سی‌سالگی به ریاست مدرسه علوم سیاسی (۱۲۸۶-۱۲۸۸) گمارده شده بود و سه دهه دیگر عمر خود را در مقام‌های بلند سیاسی سپری کرد<sup>۱۲</sup>. از جمله: نماینده مجلس (۱۲۸۸-۱۲۹۰)، وزیر مالیه (۱۲۹۰ و ۱۳۰۲-۱۳۰۴)، وزیر عدلیه (۱۲۹۰-۱۲۹۲، ۱۲۹۳-۱۲۹۴)، رئیس دیوان عالی تمیز (دیوان عالی کشور) (۱۲۹۱-۱۲۹۳ و ۱۳۰۰-۱۳۰۱)، نماینده ایران در کنفرانس صلح پاریس (۱۲۹۸) و جامعه ملل (۱۳۰۷)، وزیر امور خارجه (۱۳۰۲، ۱۳۰۹-۱۳۱۲)، نخست‌وزیر (۱۳۰۴-۱۳۰۵، ۱۳۰۵-۱۳۱۲، ۱۳۱۲-۱۳۱۴، ۱۳۲۰-۱۳۲۱)، وزیر جنگ (۱۳۰۵-۱۳۰۷)، سفیر کبیر ایران در ترکیه (۱۳۰۹-۱۳۰۷)، وزیر اقتصاد ملی (۱۳۰۹)، و وزیر دربار (۱۳۲۱). فروغی بود که سفر رضاشاه به ترکیه را کارسازی کرد تا شاه از گستره نوسازی‌های آنا تورک آگاه شود. همو فرهنگستان ایران را به سال ۱۳۱۴ برپا کرد و نخستین دوره ریاست آن را به عهده گرفت. نیز قانون میراث فرهنگی را نوشت، آئین‌نامه مجلس نخست را فراهم آورد، و در زمانه بسیار دشوار سیاسی، یعنی به سال ۱۳۲۰، در گفت‌وگو با روسیه و انگلستان را باز نگه داشت تا چند و چون کناره‌گیری رضاشاه سامانی بیابد. در کنار نقش سیاسی اش، فروغی کار پژوهش را فر نگذاشت و از جمله به نگاشتن نخستین تاریخ فلسفه غربی به زبان پارسی دست گشود. این کتاب مهم خوانندگان ایرانی را به سیر روشنگرانه‌ای در فلسفه یونان و اندیشه اروپائیان می‌برد و تا دهه پس از این، الگوی فنی کاروبار پژوهشگرانه را پیش چشمان آنان می‌کشید<sup>۱۳</sup>. فروغی، همچنین، از پیشروان سده‌شناسی و خیام‌پژوهی در ایران است.

علی اکبر داور (۱۲۶۴-۱۳۱۵) «کارآمدترین مدیر و کاربردز سیاست‌همگانی در دوره پهلوی» دانسته می‌شود<sup>۱۴</sup>. پس از تحصیل در دارالفنون (۱۲۸۸)، در همان حال که با روزنامه تندرو «شرق» همکاری می‌کرد، به دادستانی تهران گمارده شد (۱۲۸۹). داور پس از آن به دانشگاه ژنو در سوئیس رفت و در مقطع کارشناسی رشته

همکاری حزب توده و فدائیان خلق اکثریت با حکومت برآمده از انقلاب ۵۷ نگاه کنیم که نشان می‌دهد مخالفت آنان با روشنفکر دولتمرد بودن، تنها بستگی به تحلیل آنان از ماهیت حکومت دارد.

نگاه تنگ‌نظرانه و فروگاهشی به کاروبار روشنفکری، چشم‌انداز ما از گستره زندگی روشنفکرانه را تاریک کرده و چه بسیار جاه‌ها در حق روشنفکرانی که به هدف بهبود جامعه خود به دستگاه دولت پیوسته‌اند، روا داشته است. نگاه فروگاهشی، اما، ناتوان از پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی از این دست است: آیا نه چنین است که دولتمردان روشنفکر می‌توانند نقش مهمی چون مهار قدرت فرمانفرمایان به دوش بگیرند و یا بر سمت و سوی سیاست‌های اجتماعی اثر نهند؟ آیا ارزش والایی چون آزادی قشر روشنفکر، همچنین به معنای آزادی ایشان برای همکاری در اداره جامعه نیست؟ آیا روشنفکران برای پیشبرد برنامه‌های اصلاحی و بهبود اجتماع از دولت بی‌نیازند؟ آیا به‌راستی کاری غیر اخلاقی نیست اگر، برای نمونه، اقتصاددان کارآمدی از ریاست وزارت اقتصاد یا بانک مرکزی سر باز زند و بدین روی بگذارد که این نهادها رو به تباهی نهند و مردمان آسیب ببینند؟

از خنکی‌های روزگار، در سرزمینی که دستوران و وزیران دانشور آموزش و پرورش فرمانفرمایان را وظیفه خود می‌شمردند، خواست جدایی روشنفکران از دولتیان و ریزبان پاره‌ای نویسندگان شده است<sup>۱۵</sup>. برای سده‌ها، اندر زنامه‌های پارسی (نصیحة الملوک) آشکارا هدف‌هایی چون آموزش و آگاهی بخشی به شاهان و یادآوری کاستی‌های فکری و عملی دولت ایشان رایب گرفته‌اند. و آنگاه، در کنار راه‌گشایی‌های عملی دستوران و وزیران در بزنگاه‌های سیاست، اندر زنامه‌نویسان فرهیخته پیده‌هایی از حکمت عملی و سیاست‌ورزی اخلاقی رایب پیش چشم فرمانفرمایان نقش کرده‌اند تا، به قول حافظ، ارزش «فکر حکیم و رأی برهن» را پیش چشم شاهان بکشند و آنان را به چاره‌جویی از دستوران فرزانه بخوانند<sup>۱۶</sup>. بدین روی، اندر زنامه‌ها، از جمله «سیاست‌نامه» دستور کار دین سلجوقیان، یعنی خواجه نظام الملک توسی (۳۹۷-۴۷۱)، پیوسته بر نیاز فرمانروا به وزیران دانشمند و رایزان کارگشته انگشت نهاده‌اند<sup>۱۷</sup>.

#### دوره قاجار

در دوره قاجار، رسمی که اندر زنامه‌ها از آن سخن گفته‌اند همچنان زنده بود و بدین قرار، گروهی از وزیران، رایزان، معلمان و یزه، مستشاران، مستوفیان، و منشیان دانشور توش و توان خود را در خدمت دولتی نهادند. چنان که عباس امانت می‌نگارد، عباس میرزا قاجار (۱۱۶۸-۱۲۱۲)، ولیعهد و فرماندار آذربایجان، که نخستین چاپخانه مدرن را به ایران آورد و به روزآمد ساختن ارتش پرداخت، «به یاری گروه اندک‌شمار دستوران و رایزان، که او را با تاریخ ایران و ادب پارسی آشنا کرده بودند، اندیشه هویت [ملی] را بنیاد دولت ملی و مرکزی رایب گرفت»<sup>۱۸</sup>.

بی‌گمان سرآمد دولتمردان روشنفکر در دوران قاجار امیر کبیر میرزا تقی خان فراهانی (۱۱۸۶-۱۲۳۰) است<sup>۱۹</sup>. او سال‌ها معلم سرخانه ناصرالدین میرزا (۱۲۱۰-۱۲۷۵)، ولیعهد قاجار، و بعد صدراعظم ایران (۱۲۲۷-۱۲۳۰) بود. در کنار دیگر خدمت‌ها، امیر کبیر سازمان نوین دیوانی به دولت ایران داد، مرزهای ایران و عثمانی را به سامان نهایی رساند، نخستین روزنامه دولتی ایران به نام «وقایع اتفاقیه» را بنا نهاد، و مدرسه فنی دارالفنون را بنیاد کرد تا آغازی بر آموزش و پرورش مدرن در ایران باشد.

دیگر دولتمرد روشنفکر در دوره پایانی قاجار مشیرالدوله حسن پیرنیا (۱۲۵۱-۱۳۱۴) است. او که بیشتر در کسوت سفیر ایران در دربار روسیه خدمت کرده بود، در بازگشت به ایران، با یاری پدرش، که وزیر امور خارجه وقت بود، مظفرالدین شاه (۱۲۸۵-۱۳۳۲) را به گشایش مدرسه علوم سیاسی به سال ۱۲۷۸ برانگیخت. از آن پس دارالفنون و مدرسه علوم سیاسی به پرورش نسل‌هایی از دولتمردان روشنفکر آینده همچون محمدعلی فروغی، علی اکبر دهخدا، علی اکبر داور، عباس اقبال آشتیانی،

حقوق دانش اندوخت. اما پس از کودتای ۱۲۹۹، درس‌های مقطع دکتری حقوق را نیمه‌تمام گذاشت تا به ایران بازگردد. آنگاه حزب رادیکال (۱۳۰۱) را بنیان نهاد، روزنامه «مرد آزاد» (۱۳۰۲-۱۳۰۳) را به راه انداخت، و در مقام‌هایی همچون مدیرکل وزارت معارف (۱۳۰۰)، نماینده مجلس (۱۳۰۱-۱۳۰۶)، عضو مجلس مؤسسان (۱۳۰۴)، وزیر تجارت و فواید عامه (۱۳۰۴)، وزیر عدلیه (۱۳۰۶-۱۳۱۲)، و وزیر مالیه (۱۳۱۲-۱۳۱۶) به کار پرداخت.

داور نهادساز بود. در کسوت وزارت عدلیه، قانون‌های نوین، از جمله قانون‌های ازدواج و طلاق، قانون‌ها و آیین‌نامه‌های دادستانی، پرورش قضات را سامان داد (این کار به لغو قانون کابینتولاسیون به سال ۱۳۰۷ انجامید)<sup>۳۰</sup>، و دستگاه نوین دادگستری را پی افکند. به عنوان وزیر مالیه، به جانداختن و روشنسازی ساختن سرمایه‌گذاری در بخش همگانی پرداخت. در بهمن ۱۳۱۰، پس از آنکه انگلستان از دولت ایران به سبب پایان‌دادن به کار شرکت نفت ایران و انگلیس به جامعه ملل شکایت برد، پاسخ حقوقی و دفاع کارآمد داور پیروزی ایران در این داور را رقم زد. از اینها گذشته، وی مدرسه تجارت را به سال ۱۳۰۵ تأسیس کرد و آنگاه دو مدرسه علوم سیاسی و مدرسه حقوق را با هم درآمیخت تا مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی را به سال ۱۳۰۶ بنا کند<sup>۳۱</sup>. نیز، هیئت تفتیشیه مملکتی (نمونه نخستین سازمان بازرسی کل کشور) در سال ۱۳۰۸، و دفتر اسناد

**داور را کارآمدترین مدیر و کاربر داز سیاست همگانی در دوره پهلوی دانسته‌اند. او یک نهادساز بود. در کسوت وزارت عدلیه، دستگاه نوین دادگستری را پی افکند و قوانین نوین از جمله قانون ازدواج و طلاق و قوانین و آیین‌نامه‌های دادستانی و پرورش قضات را سامان داد، که این کار به لغو کابینتولاسیون در سال ۱۳۰۷ انجامید.**



از راست: علی اکبر داور، محمود حشم و محمدعلی فروغی در کنفرانس ژنو

رسمی در سال ۱۳۱۱، و پی‌ریزی اساس آنچه اتاق بازرگانی ایران نامیده می‌شود، همه پرداخته‌ای علی اکبر داور هستند<sup>۳۲</sup>.

علی اصغر حکمت (۱۲۷۲-۱۳۵۹) «معمار برجسته مدرن‌سازی دستگاه آموزش و پرورش» ایران دانسته می‌شود<sup>۳۳</sup>. این پژوهشگر و استاد، که نامش به عنوان نویسنده، ویراستار یا مترجم بر تارک بیش از سی کتاب می‌درخشد، در کالج امریکایی و دانشگاه سوربن تحصیل کرده بود. در دوره رضاشاه و محمدرضاشاه، حکمت در مقام‌های بلندی از این دست خدمت کرده است: وزیر معارف (۱۳۱۲-۱۳۱۷)، وزیر کشور (۱۳۱۸-۱۳۱۹)، وزیر بازرگانی، وزیر پیشه و هنر (۱۳۲۰)، وزیر بهداشت (۱۳۲۲)، وزیر عدلیه (۱۳۲۲)، وزیر امور خارجه (۱۳۲۷-۱۳۲۸، ۱۳۳۷-۱۳۳۸)، و سفیر ایران در هندوستان (۱۳۳۲-۱۳۳۷). مانند علی اکبر داور، دوست و هم‌رامش در حزب رادیکال، علی اصغر حکمت نیز دست به نهادسازی زد. به سال ۱۳۱۳، در دوران وزارت معارف، ایده پیشاهنگی را پروراند. همو پیشنهاد گشایش دانشگاه تهران را با رضاشاه در میان گذاشت و نخستین رئیس آن (۱۳۱۴-۱۳۱۷) شد. ساخت ورزشگاه امجدیه به سال ۱۳۱۵، ساختمان کتابخانه ملی به سال ۱۳۱۶، موزه ایران باستان به سال ۱۳۱۶، بنای آرامگاه‌های فردوسی، حافظ، و سمدی، و نیز نوسازی انجمن ملی تربیت بدنی از دیگر یادگارهای اوست.

فروغی و حکمت در کنار فرهیختگان دیگری چون سید حسن تقی‌زاده، ملک الشعراء محمد تقی بهار و سیدفخرالدین شادمان، نمایندگان نسلی از دولتمردان روشنفکرند که در دوران هر دو پهلوی دست در کار سیاست بوده‌اند.

#### دوران محمدرضاشاه

در دوره محمدرضاشاه شمار دولتمردان روشنفکر در کسوت وزیران، درباریان، نمایندگان مجلس سنا، و رایزنان فرهنگی و سیاسی بیش از پیش فزونی گرفت. وزیران و دستوران روشنفکری چون علینقی علیخانی، قاسم غنی، داریوش همایون، عبدالمجید مجیدی، محمد مصدق، هوشنگ نهاوندی، فرخ‌رو پارسا، مجید رهنما، غلامحسین صدیقی، عیسی صدیق، و علی اکبر سیاسی سربرآوردند و سفیران دانشوری چون فریدون آدمیت، جهانگیر آموزگار، فریدون هودبا، سیدمرتضی مشفق کاظمی، غلامعلی رعدی آذرخشی، و زین‌العابدین رهنما پدید آمدند. نیز، رایزنان فرهنگی چون رضا علوی، عباس اقبال آشتیانی، نصرالله فلسفی، مسعود فرزند، سیدابوالحسن جلیلی، حسین خدیو جم، مجتبی مینوی، و محمود صناعی و نمایندگان مجلس‌های شور و سنا همچون مظفر بقایی، خان‌بابایانی، علی دشتی، و مهدی ملک‌زاده نمونه‌های دیگری از دولتمردان روشنفکر این دوران‌اند.

در سطح گسترده‌تر، و با توجه به اقتصاد مرکزگرای این دوران، بسیاری از روشنفکران کار در نهادهای دولتی مانند کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان<sup>۳۴</sup>، بانک مرکزی<sup>۳۵</sup>، شرکت ملی نفت ایران<sup>۳۶</sup>، موزه ملی ایران، رادیو و تلویزیون ملی<sup>۳۷</sup>، سازمان برنامه و بودجه<sup>۳۸</sup>، و نیز دانشگاه‌ها و نهادهای پژوهشی و کتابخانه‌های گوناگون<sup>۳۹</sup> را برگزیدند. در این کار، ایشان با دولتمردان روشنفکر دوره رضاشاه، که به نهادهایی چون دانشگاه‌ها، بانک‌ها، کانون پرورش افکار، انجمن آثار ملی، و شورای عالی معارف پیوسته بودند، هم‌دل و هم‌روش بودند.

#### چالش اخلاقی

همکاری قشر روشنفکر با دولت‌های خودکامه عملی می‌شود چرا و به‌دور از داورهای اخلاقی نیست. بیشتر فرمانفرمایان خواستار آن‌اند که روشنفکران آنسکارا حال و روز کنونی را بپذیرند و کارمندان وفادار و سرسپرده فرمانروا باقی بمانند. چنین خواستی را محمدرضاشاه در گفت‌وگو با یک خبرنگار امریکایی

فرانسوی، در کسوت وزیر اطلاع‌رسانی (۱۹۴۵-۱۹۴۶) و وزیر فرهنگ (۱۹۶۹-۱۹۵۹)، و نویسنده‌ای چون واسلاو هاول (۲۰۱۱-۱۹۳۶) در قامت آخرین رئیس جمهور چکسلواکی (۱۹۹۲-۱۹۸۹) و پس از آن به عنوان نخستین رئیس جمهور جمهوری چک (۲۰۰۳-۱۹۹۳) خدمت کرده‌اند.

۷. برای نمونه، یک نویسنده جوان ایرانی چنین می‌نویسد: «نباید انتظار یک روشنفکر را از یک سیاستمدار داشت و بالعکس». نگاه کنید به: سروش دباغ، «اعتدال یعنی برابری طلبی و رفع تبعیض»، <https://bit.ly/2JecQTg>

۸. برای مطالعه درباره‌ی اندرزنامه‌ها از جمله نگاه کنید به: Mehrzad Boroujerdi (ed.), *Mirror for the Muslim Prince: Islam and Theory of Statecraft* (Syracuse University Press, 2013); Nequin Yavari, *Advice for the Sultan: Prophetic Voices and Secular Politics in Medieval Islam* (Oxford University Press, 2014).

۹. نگاه کنید به:

Nequin Yavari, *The Future of Iran's Past: Nizam al-Mulk Remembered* (Oxford University Press, 2018).

10. Abbas Amanat, *Iran: A Modern History* (New Haven: Yale University Press, 2018), p. 218.

۱۱. همچنین باید از دولتمردان روشنفکری چون میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی (۱۱۵۸-۱۲۱۴)، میرزا حسین‌خان سپهسالار (۱۲۰۶-۱۲۶۰)، و میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله (۱۲۷۴-۱۳۱۲)، نماینده ایران در تفلیس و کاردار ایران در پاریس، یاد کرد.

۱۲. این نکته در نوشتار زیر بسط بیشتری یافته است:

Mehrzad Boroujerdi, "Triumphs and Travails of Authoritarian Modernization in Iran", in: Stephanie Cronin (ed.), *The Making of Modern Iran: State and Society under Riza Shah, 1921-1941* (Routledge, 2003), pp. 146-54.

۱۳. علی‌اکبر دهخدا دیگر رئیس مهم مدرسه علوم سیاسی از ۱۳۰۳ تا ۱۳۲۰ است. برای زندگی‌نامه دهخدا و دیگر روشنفکران یادشده در این نوشتار، نگاه کنید به پیوست.

14. Amanat, *Iran: A Modern History*, pp. 475-76.

سه مجلد سیر حکمت در اروپا در سال‌های ۱۳۱۰، ۱۳۱۸، و ۱۳۲۰ به چاپ رسیدند. ۱۵. همانجا، ص. ۴۵۱.

۱۶. بر اساس قانون کاپیتولاسیون، با اتباع دول خارجی مطابق با قوانین کشور خودشان رفتار می‌شود و نه قوانین کشور میزبان. این شیوه که در سده نوزدهم در ایران نیز به راه افتاد، همواره برای ایرانیان نشانه بی‌کفایتی دولت و خدشه‌دار شدن استقلال ملی بود.

۱۷. در دوره پس از مشروطه، همچنان که دستگاه عدلیه ایران از نظام‌های گوناگون حقوقی در کشورهای اروپایی رنگ و اثر می‌پذیرفت، نیاز به گشایش مدرسه حقوق آشکارتر می‌شد. در سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۰۰، مدرسه عالی حقوق درون وزارت دادگستری تأسیس شد. اما در سال ۱۳۱۴، مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی جزئی از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران شد.

۱۸. نگاه کنید به مدخل «علی‌اکبر داور» در دانشنامه جهان اسلام:

<http://rch.ac.ir/article/Details/9063>. Accessed May 22, 2019.

19. "Hekmat, Ali-Asgar", *Encyclopedia Iranica*, <http://www.iranicaonline.org/articles/hekmat-ali-asgar>. Accessed May 22, 2019.

۲۰. برای نمونه، احمد رضا احمدی، فیروز شیروانلو، عباس کیارستمی، و سیروس طاهباز.

۲۱. از جمله مهدی سسمی، خداداد فرمانفرمایان، هاشم پسران، حسنعلی مهران، و محمد یگانه.

۲۲. برای نمونه، همکاری ابراهیم گلستان با شرکت نفت.

۲۳. برای نمونه، رضا قطبی و هوشنگ ابتهاج.

۲۴. برای نمونه، ابوالحسن ابتهاج، عبدالمجید مجیدی، و احمد اشرف.

۲۵. از جمله کسانی چون ایرج افشار، مهدی بیانی، و یحیی ذکا که در کتابخانه ملی، و عباس زریاب خونی در کتابخانه مجلس شورا و مجلس سنا به کار پرداختند.

۲۶. نگاه کنید به:

E. A. Bayne, "Intellectuals and Kingship", *Persica*, no. 5 (1970-71), p. 123.

۲۷. نگاه کنید به:

<http://www.iranicaonline.org/articles/ebtehaj-abolhassan>.

این‌گونه بر زبان آورده است: «روشنفکران می‌توانند "تقد‌های سازنده" کنند، اما باید از "خیانت به دولت" پرهیز کنند». به دیگر سخن، فرمانفرمایان بیشتر خواهان بهره‌وری ابزاری از توانایی روشنفکران‌اند و فرهنگ تقد و پرسش‌گری آنان را نمی‌پسندند. از دیگر سو، می‌توان چنین گفت که روشنفکران خاموش در برابر تباه‌کاری‌های دستگاه، به گسترش خودکامگی فرمانفرمایان یاری می‌رسانند. برای نمونه، می‌دانیم که علی‌اکبر داور، در مقام وزیر عدلیه، خود می‌بایست جریان دادگاه و مجازات همکاری پیشینش عبدالحسین تیمورتاش را ببیند و دم بر نیآورد، و نیز بسیاری وزیران و رؤسای دانشگاه در دوران پهلوی می‌بایست ممیزی، اخراج دانشجویان، و حتی تیرباران زندانیان سیاسی را ببینند و هیچ‌نگویند. اما روشنفکران از حکومت قیام‌ماب، زور محوری، فساد، ممیزی، و حتی استبداد فرمانفرمایان نیکدل دل خوشی ندارند.

چهبسا دولتی را که بر سر کار است امری طبیعی می‌شماریم، و نیز جیستی و چندوچون کار آن را رسم جافتاده‌ای می‌انگاریم. دولت، اما، نه هستی‌ای طبیعی، بلکه برساخته‌ای اجتماعی است. همان‌گونه که خانلری در سخنرانی سال ۱۳۳۴ خود می‌گوید، دوام و صلاح دولت، و لذا بهر روزی شهروندان، در گرو خواست و تکاپوی ملت و امداد کوشش و از جان گذشتگی بهترین و آگاه‌ترین فرزندان آن در میدان‌های مختلف است. پس آنچه نشاید نه دست‌اندرکاری در سیاست جامعه و دولت، بلکه تن‌زدن و گوشه سلامت گزیدن است. به دیگر سخن، کارویار روشنفکران دلیر، تنها و تنها، «آوردن حقیقت تلخ ناقدانه به روی اصحاب قدرت» نیست، بلکه، در کنار آن، دلیری دست‌اندرکاری در سیاست، ریزنی حقیقت‌محور با فرمانفرمایان، پذیرفتن کار، و آنگاه کار بستن برنامه‌های حقیقت‌مند علمی و برآمده از حکمت عملی در بمتیجه رسانیدن آن، همه و همه، جلوه‌های دیگری از پیوستگی و سرسپردگی روشنفکران به حقیقت‌اند. در کارویار روشنفکری گاه حقیقت از کام تلخ سقراط و فرخی یزدی، به سان شهروندان عدالت‌جو و ناقد سیاست‌پیشگان، برون می‌آید، و گاه بر زبان شیرین سعدی در اندرز پادشاهان می‌نشیند، یا در ریزنی سیاسی دستوران دانشوری چون خواجه نصیر توسی، میرزا مهدی استرآبادی، قائم‌مقام فراهانی، و ذکا الملک فروغی پدیدار می‌شود. بی‌گمان بهر روزی شهروندان در گرو آزادی و دلیری روشنفکران در بازنمایی و کار بستن هر دو گونه حقیقت است، بی‌آنکه یکی را بر دیگری، و به بهای دیگری، برگزینند. به راستی هر دو گونه روشنفکر درگیر سیاست‌اند و دل‌نگران حقیقت: آنجا که عدالت و آزادی و بهر روزی نیست، یکی دلیرانه فریاد می‌کند و دیگری می‌کوشد تا داری برای در آمدن آن هر سه بگشاید.

این پرسش‌ها که در یک بزنگاه تاریخی چگونه باید فریاد کرد، یا تا کجا و به چه شیوه به کار دولتی پیوست، پاسخ‌های پیشینی و غیرتاریخی ندارند. بهره بزرگی از کارویار روشنفکری دلیری و توانمندی اندیشه‌ورزی و تصمیم‌گیری در همین بزنگاه‌هاست. در این نوشتار، و در پیوست آن، یادی از برخی روشنفکران دولتمرد می‌کنیم که در بزنگاه‌هایی از تاریخ ایران در دهه‌های گذشته، به چنین اندیشه‌ورزی‌ای پرداخته و لذا برآیند سیاست‌ورزی‌شان به سود ایرانیان بوده است. 

**پانویس‌ها:**

۱. پرویز نائل خانلری، «به دوستان جوانم»، مجله سخن، دوره ششم، شماره چهارم (خرداد ۱۳۳۴)، صص. ۲۷۳-۲۷۶.
2. Abbas Milani, "Paviz Natel Khanlari", in: *The Eminent Persians, The Men and Women Who Made Modern Iran, 1941-1979* (Syracuse: Syracuse University Press, 2008), pp. 971-77.
3. Plato, *Republic*, Book 1, 347: b to e.
4. Socially engaged visionaries
5. Techno-bureaucratic functionaries
۶. در اروپا روشنفکرانی چون آندره مالرو (۱۹۷۶-۱۹۰۶)، نویسنده و نظر به‌پرداز هنر

حضرت اشرف آقای داور  
وزیر عدلیه

# تأسیس داد گستری نوین: تحقق آرمان مشروطه پرونده‌های ویژه درباره‌ی علی اکبر داور

تجدید ستیزی در  
سینمای عامیانه:

سه جستار درباره‌ی فیلم فارسی

حضور مادر و تنه‌ها بخردانه،

بیهوده، و خطاست:

نرخه مقاله‌ای از هاشم موکنتا

فیلسوف روشنگری در عصر ظلمت:

پرونده‌های ویژه درباره‌ی ارنت کاسیرر

با آثاری از ارنت کاسیرر، امانوئل فای،  
موسی اکرمی، و ناصر ساداتی

بای صحبت فاخته‌ای:

دو مصاحبه لیدی با حسین قوامی

با آثاری از:

علی بیگلری

فریدون مجلسی

مهرزاد پرویزی

باقر عاقلی

فریدین مرادخانی

ویلیام فلور

محمد محبی

مجید دهقانی

و یادداشت‌های  
منتشر شده داور